

عرض کردن سخن خود بر کسی که بیخوابد و میانشین ندارد **عایل** در رویش **عیال** بالغ  
در رویشی و بالغی و الفی بر کردن و گردیدن **ح المیم عام** سال و بنشیند بر سر  
فرارسنده و مردم عامی ضد خاص **عیام** بالغ در مانده کاران و بالغی بسیار  
**اعتم** بالغ در تک و نایز کردن و بازداشتن از کارهای و بازداشتن شدن و گذشتن  
بازداشتن و میانشین نیز شتر وقت نماز هفتن و موی کندن و در وقت نماز هفتن  
رفتن یا آوردن و فرستادن چیزی در آن وقت و بالغ نام مرد است و نام است  
و بالغ و بغین از بون و شیر **عشیم** بالغ ناله که در وقت نماز هفتن نیز در **عام**  
در تک سینه **عتم** بالغ کج رفتن اسخواری شکسته و کج بسته شدن آن و بست  
دوختن و نشسته در آن راه و اسخواری شکسته یا اسخواری دست شکسته و کج بسته شدن  
که دست نشسته باشد **عجم** بالغ اسخواری خود که از آنجی و عصص نیز گویند و بالغ  
چیز آمده و شتر آن خود سال خود جمع و دندان و سفاح و زبردن کجوب و جز آن نیست  
و استن بخنی و سستی آن و کزیدن و جاویدن جهت خوردن یا برای اسخواری  
و زیارت کردن کسی را و جنبانیدن نیز برای آزمودن و نقطه نهادن بر صف  
و کندی زبانان و دلاان از جوانان و اسخواری و بالغ و بغین مردم خیر عرب  
و بغین جید و دانه زما و انگور و دانه هر چیز **عیام** بالغ دانه هر چیز و بالغ و است **عیم**  
نیزه و پرستو **عدم** بالغ و بغین و بغین خستی و رویشی و کم کردن و منع کردن  
و بغین اول و گردان در رویش و محتاج **عدیم** در رویش و نیست شده و نادان و دوطبقه  
**اعلام** بالغ نوعی از طبق که در مدینه می باشد **عدم** بالغ خوردن و گردیدن آب  
و جز آن سخنی و فرمایلی کردن و دشنام دادن زن شوهر را و از خود روغ کردن  
و بالغ و کردار سخت کننده و بغین و اول است بچین و کیا است **عدا** بالغ و  
شدید ذال لکب که مردم را میزد و بالغ و شدید ذال در خست خاطر در بسیار با **عدم**

باله اسخواری

بالغ اسخواری خائیدن و درخت خائیدن سوز و بالغ و کردار و خانه و سیدی  
که پیش در خانه گرفته باشند و باران سخت و موش کلان و بغین گوشت و سیاهی  
بسیاری **عیخته** **عیام** بالغ خائیدن درخت و اسخواری و شوی و نازک و در سیاهی  
سنگ و اما دبی و اسخواری و اسخواری درخت که گوشت و پوست آن جدا کرده باشد  
**اعزم** بالغ و الفی عزیمت و آهنگ کردن و دل نهادن بر چیزی و بر جا و در رفتن  
وقت کم کسی را و اولو العزم یعنی خداوندان عزم و اولو العزم از بچران آمانند  
کردار نهادن و ایستادند در مرضا و در آنچه چند کرده بودند و گفته اند که آن چهارتن بودند  
نوح و ابراهیم و موسی و محمد و بعضی گفته اند که اولو العزم آنکه هر چند در سختی و استقامت  
و صبر و بلا و اذی و گفته اند که آن هفتن بودند نوح و ابراهیم و اسحق و یعقوب و یونس و  
در مسی و داود و عیسی **عزیم** انصونما و آیات قرآن که برای شقای جانان خوانند  
و در بعضی خدا که واجب کرده بر بندگانش **عزیم** دشمن سخت **عزوم** و **عزوم** بالغ  
ناله کلان سال و زان **عزوم** بالغ طبع دانستن و در آمدن در میان جنگ و صف کاران  
با کسب کردن و جدم نمودن و بغین خوشک شدن بند دست و قدم و کسب کردن  
**عتم** بغین نمان خشک **عم** بالغ و زردیدن و کسب کردن و بازداشتن و جنگ کردن  
و بالا بر شدن و بالغی قلعه است و کوه است و بالغ و بغین اثرضا و غضاب جز آن  
ایمانی مانده و بغین هر چیز و با کسب و فسخ صاه کردن بنامی جمع همه با کسب و الفی و همه  
جمع **عیم** خوبی و جگر و بول که بر آن نشسته خشک شود و بغین هر چیز و اثرضا و غضاب  
و جز آن باقی مانده یا سله **عصام** با کسب و لول مشک که بد آن مشک را در انداختن و  
وسطه و مغز و کوزه و مغز به و طایف با یکدیگر و تمام صاحبان بن منظر **عاصم** باز درنده و  
نگاه دارند و مومغیت به بلاد مدین **عصوم** بالغ بسیار خوار **عصم** بالغ اسراج و با کسب  
کن و قرضه کان **عجم** بالغ صوف جدا کرده و از هم و کرده و مومغیت به بلاد مدین